

## تحول در ساختار قدرت جهانی و تأثیر آن بر روابط ایالات متحده و عربستان سعودی

محمدحسین جمشیدی<sup>۱</sup>، سجاد محسنی<sup>۲</sup>

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۱۰/۰۸

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۴/۲۳

### چکیده

با فروپاشی شوروی و تبدیل ساختار قدرت جهانی از دوقطبی به تک‌قطبی، دگرباره مناطق به‌عنوان خرده سیستم‌های تأثیرگذار در سیاست بین‌الملل اهمیت بسزایی یافت؛ براین اساس، ایالات متحده تلاش کرد تا به باز توزیع قدرت در مناطق بپردازد که در این مسیر تعیین سلسله‌مراتب قدرت در خاورمیانه با توجه به دوری و نزدیکی به کانون قدرت جهانی انجام پذیرفت و این باز توزیع قدرت منجر به رویارویی ایران و عربستان شد. ایالات متحده نیز در جهت تقویت قطب‌های قدرت منطقه‌ای موافق و تضعیف قطب‌های مخالف تلاش کرد. براین مبنای سؤال اصلی پژوهش این است که کدامین متغیرها تداوم‌بخش روابط راهبردی ایالات متحده و عربستان خواهند بود؟ در پاسخ؛ این فرضیه مطرح می‌شود که متغیرهای تداوم‌بخش روابط را می‌توان در قالب «تداوم روابط بر اساس منافع و تهدیدات مشترک»، «گستره و ماهیت روابط نظامی» و «وابستگی متقابل اقتصادی» مطرح کرد. برای تبیین فرضیه، در پژوهش حاضر ترکیبی از روش تحقیق علی و همبستگی چند متغیره و متکی بر داده‌های اسنادی بکار رفته است. یافته‌های تحقیق بیانگر این است که منافع و تهدیدات مشترک، نوع ارتباطات متقابل و حرکت از اقتصاد به سوی مبادله امنیت و وابستگی متقابل هرچند نامتقارن، زمینه را برای پیوند استراتژیک عربستان و ایالات متحده فراهم کرده است و همین وضعیت، تداوم روابط راهبردی دو کشور را به دنبال خواهد داشت. در نتیجه بازیگری که خارج از دایره منافع دو کشور است به‌نوعی ناهمسو و چالشگر منطقه‌ای تلقی می‌گردد. در این روند ایران وجه مشترک تهدید برای هر دو کشور محسوب می‌شود؛ بنابراین، از آنجاکه توان رویارویی و در حالت حداقلی برتری عربستان سعودی بر جمهوری اسلامی ایران دشوار است، بازدارندگی یک‌جانبه گسترده، راهبردی است که از سوی ایالات متحده اتخاذ شده است.

**واژگان کلیدی:** ساختار قدرت جهانی؛ باز توزیع قدرت؛ ایالات متحده؛ عربستان سعودی؛ جمهوری اسلامی ایران

<sup>۱</sup>. استادیار گروه روابط بین‌الملل دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران (نویسنده مسئول).

jamshidi@modares.ac.ir

<sup>۲</sup>. دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران.

## ۱- مقدمه و بیان مسئله

با فروپاشی شوروی و کاهش قدرت، مهم‌ترین رقیب ایدئولوژیک ایالات متحده، جهان وارد فضای جدید «تک‌قطبی<sup>۱</sup>» با محوریت ایالات متحده شد. از دید بوزان و ویور با حذف شوروی از معادله، ماهیت و شدت نفوذ قدرت‌های جهانی در مجموعه‌های امنیتی منطقه‌ای جهان سوم تا حد قابل‌توجهی تغییر کرد (بوزان و ویور، ۱۳۸۸: ۲۸). در چنین شرایطی ایالات متحده، خاورمیانه را به‌عنوان یکی از مناطق آشوب در نظر می‌گیرد و تلاش می‌کند تا کنترل مؤثری بر این منطقه اعمال کند. در این حالت ساختار قدرت جهانی تا حدود زیادی ساختار قدرت منطقه‌ای را تعریف می‌کند و بازیگران چالشگر و متحد منطقه‌ای را تعیین می‌کند (Sjoberg, 2010: 84). در چنین سیستمی رابطه با هژمون می‌تواند تفاوتی در جایگاه توزیع قدرت بازیگران قائل شود و سلسله‌مراتب دلخواه هژمون را ایجاد کند. بر همین مبنا لیمکه<sup>۲</sup> به‌عنوان یکی از نظریه‌پردازان این حوزه سلسله‌مراتبی را در تمامی سطوح کلان سیستمی و خرده سیستم‌ها می‌بیند که در آن هژمون، توانایی اثرگذاری درون مرزهای بازیگران دیگر را دارد و اقدام به شکل‌دهی قطب‌های منطقه‌ای می‌کند (Yesilada, Efird and Noordijk, 2006: 612). در این میان ایالات متحده به‌عنوان بازیگر مؤثر فرا منطقه‌ای در خاورمیانه دارای این امکان است که بتواند توانایی اثرگذاری در مرزهای دیگر را داشته باشد؛ بنابراین، این حق را برای خود مسلم می‌پندارد که تعریفی از بازیگران در فضای جدید ارائه دهد (Payne, 2011: 412).

وقوع انقلاب اسلامی در ۱۹۷۹ میلادی در ایران و روی کار آمدن نظام سیاسی جدید و همسویی نداشتن با منافع منطقه‌ای ایالات متحده؛ این کشور را به این سو سوق داد که به تقویت بازیگران همسو در مقابل ساختار جدید بپردازد. در این میان عربستان سعودی به‌عنوان مهم‌ترین هدف برای تهدید قدرت ایران مورد توجه ایالات متحده قرار گرفت. مجموعه تحولات پس از ۱۹۷۹ ایران، حمایت عربستان از عراق در جنگ و تحولات ۲۰۱۱ مسیر دو بازیگر قدرتمند منطقه‌ای را از یکدیگر جدا کرده و روابط پر نوسان پیشین دو کشور را که طیفی از مصالحه تا مقابله را در برمی‌گرفت به سمت منازعه سوق داده است. تحولات ۲۰۱۱ به‌صورت کلی معادله قدرت در منطقه را به سود ایران بر هم زد و شرایط را برای عربستان دشوار ساخت؛ در نتیجه تداوم حمایت از عربستان از سوی ایالات متحده با جدیت بیشتری پیگیری شد و به‌ویژه این مسئله از زمان به قدرت رسیدن ترامپ تشدید شد. بر این اساس، سؤال اصلی این است که ایالات متحده از چه ابزارهایی برای تقویت عربستان سعودی استفاده کرده است؟ پاسخ این سؤال را می‌توان در سه متغیر «تداوم روابط بر اساس منافع و تهدیدات مشترک»، «گستره و ماهیت روابط نظامی» و «وابستگی متقابل اقتصادی» جستجو کرد. نگارندگان در پژوهش حاضر در چارچوب روش تبیین علی و همبستگی چند متغیری و مبتنی بر گردآوری اسنادی داده‌ها تلاش دارند تا پیوند میان متغیرهای تحول در ساختار قدرت جهانی، تغییر در سطوح منطقه‌ای و تقویت عربستان سعودی از سوی ایالات متحده را بررسی کنند.

1. unipolarity  
2. Lemke

## ۲- چارچوب نظری

### ۲-۱ تحول در ساختار قدرت جهانی

برای بررسی موضوع مورد پژوهش ابتدا باید به تحول در ساختار جهانی اشاره کرد؛ سپس تأثیر این تحول را بر سطوح منطقه‌ای سنجد و در نهایت به تقویت بازیگر همسو اشاره کرد. یکی از مهم‌ترین نظریاتی که تا حدود زیادی ساختار قدرت در سطح کلان نظام بین‌الملل را بررسی می‌کند، نظریه چرخه جهانی قدرت است. رنالیسم به‌عنوان خاستگاه دو نظریه انتقال قدرت و موازنه قدرت شناخته شده و تأکید زیادی بر مفهوم «قدرت» به‌عنوان مفهوم کلیدی دارد به‌نحوی که گلن اسنایدر موازنه قدرت را مفهوم مرکزی روابط بین‌الملل می‌داند. مورگنتا نیز از موازنه قدرت با عنوان «قانون آهنین سیاست» نام می‌برد (Naseer, Musarat, 2011: 6). این در حالی است که نظریه انتقال قدرت بر روی جریان سیال قدرت تمرکز داشته و بازیگر خواهان، تغییر وضع موجود را پیگیری می‌کند.

ارگانسکی نیز به‌عنوان یکی از نظریه‌پردازان انتقال قدرت، آن را امری پویا می‌داند. ارگانسکی و کوگلر با توجه به نظریه انتقال قدرت، ساختار هژمونیک را از آنارشی در نظام بین‌الملل متمایز می‌کنند (Ned lebow, Valentino, 2009:390). با این وجود؛ مفهوم قدرت را می‌توان برجسته‌ترین وجه مشترک شاخه‌های رنالیسم دانست که انتقال قدرت با شکاف در آن، فرض‌های اساسی آن را زیر سؤال می‌برد (Tammen, Kugler, 2006:36). از دید نظریه انتقال قدرت، بازیگران کلیدی در سیاست جهانی همچنان دولت‌های حاکم هستند؛ بازیگرانی که برای توسعه امنیت، قدرت و رفاه در نظام بین‌الملل تعارض‌آمیز که اقتدار مرکزی برای تنظیم تعارضات یا اجرای توافقات وجود ندارد، عمل می‌کنند. به‌علاوه، قدرت هر کشوری تابع توانمندی‌های آن کشور است و افزایش قدرت هر بازیگر به افزایش نقش آن بازیگر منجر می‌شود (فرزین نیا، ۱۳۸۹: ۴۲۰). با این پیش‌زمینه می‌توان عنوان کرد که تغییر در سلسله‌مراتب قدرت جهانی و بازتوزیع قدرت در سطوح گوناگون مهم‌ترین پیش‌زمینه تغییرات ژئوپلیتیکی و وزن یافتن مناطق بوده است. براین اساس بازیگران جدیدی ظهور می‌کنند و دولت هژمون را به چالش می‌کشند که در واقع مرحله دوم از روند تحول در ساختار قدرت جهانی است. مرحله چالش با دولت هژمون، جایگاهی میان تغییر در سطح قدرت جهانی و اثرگذاری واحدهای منطقه‌ای است که در ادامه بررسی می‌شود.

### ۲-۲ شروع چالش با دولت هژمون

دولت چالشگر معمولاً دولتی است که در جایگاه قدرت‌های بزرگ جهانی یا منطقه‌ای قرار دارد اما لزوماً چالشگر بودن به معنای قدرتمند بودن نیست؛ زیرا درک از قدرت می‌تواند متفاوت باشد. دولت چالشگر دولتی هست که به سمت قدرت کامل حرکت می‌کند. با گسترش نظم از سوی بازیگر مسلط، این بازیگر تمایلی برای اعطای امتیاز به سایر بازیگرها به‌جز در موارد محدود ندارد و در نتیجه قدرت‌های در حال ظهور ناراضی می‌شوند و به جنگ و افزایش قدرت نظامی برای ایجاد نظم موردعلاقه خود، روی می‌آورند. برابری قدرت دو بازیگر هژمون و قوی ناراضی به رقبا اجازه پیش‌بینی انتخاب گزینه صلح یا جنگ را می‌دهد. برخورد نظامی و مسابقه تسلیحاتی، تعیین‌کننده تمایلات رقبا برای برتری جنگ بر صلح

است (Tammen, Kugler, 2006: 42-43). از نظر لیمکه، این قدرت نظامی است که می‌تواند تعیین‌کننده و معیار ارزیابی قدرت باشد. براین اساس به‌نوعی می‌توان گفت برابری و تعادل میان بازیگران بر اساس قدرت نظامی تعریف می‌شود. با میل به افزایش قدرت نظامی، امکان جنگ نیز افزایش می‌یابد و جنگ زمانی اتفاق می‌افتد که یک دولت چالشگر ناراضی موقعیتی را برای رهبری بین‌المللی فراهم می‌آورد. از دید نظریه انتقال قدرت، صلح جهانی زمانی به دست می‌آید که هژمون وجود داشته باشد (Tammen, Kugler, 2006:55). در این میان قدرت مسلط تلاش دارد تا نظم بین‌الملل را بر اساس ترجیحات خود شکل دهد و در مقابل دولت در حال ظهور نیز چون این نظم را مخالف خود می‌بیند به مقابله با دولت مسلط می‌پردازد و در خلال زمان، دولت مسلط قادر خواهد بود تا عادات و الگوهای بین‌المللی را مطابق انتظارات خود ایجاد کند و به‌نوعی سایر بازیگران را جامعه‌پذیر سازد (Ned lebow, Valentino, 2009: 390).

شروع یک دولت چالشگر با مرحله قدرت بالقوه است. در مرحله نخست بنیان‌های قدرت یک کشور مدنظر است. در مرحله رشد، توان بالقوه به بالفعل تبدیل می‌شود و تحولات اساسی در داخل کشور رخ می‌دهد. در مرحله بلوغ قدرت، کشور کاملاً صنعتی شده و به بلوغ کامل می‌رسد و در همین مرحله است که انحطاط قدرت شکل می‌گیرد. این انحطاط مربوط به نفس قدرت نیست بلکه بیشتر به علت ویژگی نسبی بودن قدرت است. ارگانسکی به سطوح داخلی در تحلیل پویایی قدرت توجه زیادی دارد که این سطح داخلی در توان اقتصادی چالشگر نمایان می‌شود. ارگانسکی در تحلیل انتقال قدرت خود در ابتدا نگاهی به درون دارد؛ به این معنی که ریشه سیاست خارجی را در وضعیت اقتصادی داخلی می‌داند. براین اساس بازیگران ناراضی از توزیع قدرت می‌توانند بازیگران مرکزی مناطق باشند به صورتی که با دسته‌بندی بازیگران منطقه‌ای به مرکز و پیرامون، می‌توان عنوان کرد که بازیگران مرکز عمده توانایی را برای به چالش کشیدن هژمون دارند؛ هرچند این چالش منجر به موفقیت نگردد؛ بنابراین دامنه مناقشات در سطوح کلان قدرت بر ژئوپلیتیک‌های منطقه‌ای نیز اثر می‌گذارد.

## ۲-۳ گسترش دامنه مناقشات به سطوح منطقه‌ای

گسترش منازعات قدرت در سطح کلان می‌تواند سطوح منطقه‌ای را به‌عنوان سیستم‌های تابع تحت تأثیر قرار دهد. هرچند احتمال وقوع درگیری تاکنون ضعیف بوده است؛ اما همواره نگرانی از افزایش مواجهه بین هرکدام از این قدرت‌های در حال ظهور است. در نتیجه این تحول جهانی؛ حرکت مشابهی در حاشیه سیستم و در نظام سلسله‌مراتب منطقه‌ای اتفاق می‌افتد و جنگ‌های منطقه‌ای نیز در نهایت منجر به توزیع قدرت منطقه‌ای شوند (Tammen, Kugler, 2006: 36) تغییر سلسله‌مراتب منطقه‌ای منشعب از تغییر در سطح بین‌المللی مهم‌ترین مناطق را هدف قرار می‌دهد چراکه بازیگران هژمون و چالشگر منافع گسترده‌ای در این مناطق دارند که در زمره این مناطق می‌توان خاورمیانه را به دلیل موقعیت ژئواکونومیک خود نام برد. در این میان بازیگر منطقه‌ای می‌تواند چالشگر بین‌المللی نیز باشد. از دید میرشایمر بازیگر چالشگر تلاش می‌کند تا فاصله خود را با سایر چالشگران افزایش دهد بنابراین درصد تعیین حدود مرزهای رفتاری قابل‌پذیرش برای همسایگانش بر خواهد آمد.

در سطح منطقه‌ای نیز برخی از دولت‌ها ضعیف و راضی هستند که تلاش می‌کنند از طریق اتصال خود به دولت برتر به کسب منافع و افزایش قدرت خود کمک کنند. بازیگران ضعیف و ناراضی نیز یا ناچار به سکوت در مقابل سیاست‌ها می‌شوند و یا به دلیل مخالفت و ناتوانی در رقابت نظامی با هژمون به نابودی خود کمک می‌کنند و در نتیجه این دولت‌های قوی و ناراضی هستند که توانایی رقابت نظامی با دولت هژمون را دارند. از سوی دیگر و بر اساس نگاه کاربردی به نظریه شبکه در حوزه مطالعات نظم منطقه‌ای، شدت یافتن سطح و میزان ارتباطات و شکل‌گیری کانون‌های ارتباطی در درون آن می‌تواند متغیری تأثیرگذار باشد. بر این اساس رقابت‌های منطقه‌ای میان بازیگرانی که در توزیع قدرت جدید ادعای هژمونی منطقه‌ای را نیز دارند می‌تواند منجر به رویارویی بازیگران کانونی مناطق گردد که در این هنگام پیوند با هژمون فرا منطقه‌ای می‌تواند عاملی تعیین‌کننده باشد. در نهایت تنش میان بازیگران رقیب منطقه‌ای؛ تغییر در سطوح منطقه‌ای را نیز موجب می‌گردد.

## ۲-۴ تغییر در سطح منطقه‌ای

بازتعریف قدرت در سطح کلان اگر نگوییم به‌عنوان تنها متغیر، اما می‌تواند به‌عنوان یکی از مهم‌ترین متغیرها مورد توجه قرار بگیرد. در تعریف جدید قدرت، مطابق با خواست هژمون در ژئوپلیتیک‌های منطقه‌ای نیز قدرت توزیع می‌شود. در این حالت نظام‌های تابعه شکل می‌گیرد. از دید تامپسون، نظام تابعه نظامی است که جهت متفاوت بودن از محیط باید حداقل از دو یا چند واحد تشکیل شده باشد و نظم و شدت تعامل میان بازیگران منطقه‌ای از اهمیت خاصی برخوردار است به صورتی که شاهدان داخلی و خارجی آن را به‌عنوان یک ناحیه متمایز به رسمیت بشناسند و در نهایت هم‌جواری جغرافیایی نیز موضوعی حائز اهمیت است. پس از جنگ سرد و فروپاشی شوروی نیز با بازتعریف ساختار جدید قدرت در سطح جهانی، قدرت در سطوح منطقه‌ای به‌خصوص خاورمیانه بازتعریف شد و توزیع قدرت‌های منطقه‌ای قطب‌بندی‌ها و حوزه‌های مرکزی و پیرامونی جدید را شکل داد که در زیر مورد توجه قرار گرفته است.

جدول ۱: قطب‌بندی قدرت‌های منطقه‌ای

منطقه	قطبیت	قدرت‌های منطقه‌ای
آمریکای شمالی	تک‌قطبی	ایالات متحده آمریکا
آمریکای جنوبی	تک‌قطبی	برزیل
اروپا	چندقطبی	آلمان، بریتانیا، فرانسه، ایتالیا
آفریقای غربی	تک‌قطبی	نیجریه
آفریقای مرکزی	بدون قدرت فائده منطقه‌ای	بدون قدرت فائده منطقه‌ای
شاخ آفریقا	بدون قدرت فائده منطقه‌ای	بدون قدرت فائده منطقه‌ای
جنوب آفریقا	تک‌قطبی	آفریقای جنوبی
خاورمیانه	چندقطبی	ایران، عربستان سعودی، اسرائیل، ترکیه
کشورهای شوروی سابق	تک‌قطبی	روسیه
جنوب آسیا	تک‌قطبی	هند

شرق آسیا	دوقطبی	چین و ژاپن
----------	--------	------------

منبع: (Frazier & Stewart, 2010: 734).

درواقع طیف گسترده‌ای از بازیگران و قطب‌بندی‌ها شکل گرفت که تعیین‌کننده رقابت یا شکل‌گیری هژمون در مناطق بوده است. بر این اساس؛ خاورمیانه و اروپا را می‌توان دارای نظم چندقطبی دانست. در خاورمیانه هیچ‌کدام از قدرت‌های منطقه‌ای نتوانسته‌اند به برتری نظامی، اقتصادی و دیپلماتیک مطلق دست یابند تا از این طریق بتوانند بر سیستم حکمرانی کنند (Lemke & Werner, 1996: 236). فقدان چنین شرایطی در خاورمیانه باعث شده تا این منطقه همواره محل کشاکش بازیگران منطقه‌ای برای ایفای نقش و ورود بازیگران فرا منطقه‌ای باشد.

از سوی دیگر کانتوری و اشیپگل نیز منطقه را به‌عنوان نظام تابعه در سیاست بین‌الملل مطرح می‌کنند. بر این اساس، منطقه نواحی از جهان است که واحدهای تشکیل‌دهنده آن، از لحاظ جغرافیایی در مجاورت با یکدیگر قرار گرفته و امور مربوط به سیاست خارجی آن‌ها به یکدیگر مرتبط می‌شود (قاسمی، ۱۳۸۴: ۱۷۵-۱۷۶). بخش مرکزی از یک یا چند کشور تشکیل شده است که مرکز ثقل سیاست بین‌المللی منطقه‌ای را شکل می‌دهد ولی معمولاً بخش مرکزی از چند کشور که دارای زمینه‌های سیاسی، اجتماعی مشترک است تشکیل می‌شود. این بخش با توجه به چهار متغیر الگویی یعنی سطح انسجام، ماهیت ارتباطات، سطح قدرت و ساختار روابط تعیین می‌شوند (قاسمی، ۱۳۸۴: ۱۷۶). بخش پیرامونی نیز شامل تمام کشورهایی است که در یک نظام تابعه معین، به دلیل متغیرهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی یا سازمانی از بخش مرکزی حذف می‌شوند اما وجود این در سیاست‌های مربوط به نظام تابعه ایفای نقش می‌کنند.

قدرت مداخله‌گر نیز از مشارکت قدرت مهم خارجی و به‌عبارتی دیگر نظام جهانی کنترل نظم، در روابط بین‌الملل نظام تابعه خود را نمایان می‌سازد. درحالی‌که بخش مرکز - پیرامون هر دو شامل کشورهای هستند که در درون منطقه قرار دارند ولی این تنها کشورهای مذکور نیستند که نقشی را در فعالیت‌های نظام تابعه بازی می‌کنند بلکه کشورهای خارجی نیز در این نظام شرکت کرده و بدین ترتیب یکی از اجزای آن به شمار می‌روند (Thompson, 1981: 214-215). در این بخش بازیگران اصلی به‌عنوان بازیگران مرکز و بازیگران نامتجانس به‌عنوان بازیگران پیرامون است که البته بازیگران بین‌المللی نیز به‌عنوان مداخله‌گر عمل می‌کنند که بر اساس میزان ارتباط با مرکز سیستم تابعه و میزان منافع و نفوذ در منطقه می‌تواند متفاوت باشد.

### ۳- یافته‌های پژوهش

#### ۳-۱ تحولات خاورمیانه در فضای توزیع قدرت جدید

با توجه به تغییر قدرت در ساختار کلان آن و اثرگذاری بر واحدهای منطقه‌ای، خاورمیانه نیز از تحولات جهانی اثر پذیرفت و بازیگران جدیدی مانند ایران، عراق و عربستان تلاش کردند تا از فضای جدید در راستای منافع خود بهره ببرند. ایالات متحده نیز که بزرگ‌ترین رقیب خود را از دست داده بود نیز به‌عنوان بازیگر مداخله‌گر منطقه‌ای، خاورمیانه را به‌عنوان یکی از ژئوپلیتیک‌های حساس برای خود در نظر داشت. تمرکز و توجه فزاینده و مداخله در خاورمیانه پس از جنگ سرد برای نخستین بار در طرح نظم نوین جهانی که توسط جرج بوش پدر پیشنهاد شد، بازتاب یافت (Berman & Gentleson, 1991: 93-95).

آمریکا به دلیل تغییر وضعیت سیستم بین‌الملل و از جمله تبدیل آن به سیستم هژمونیک با وضعیت نوینی روبرو بود. در این میان به دلایل متعدد از جمله منطقه‌گرایی هژمونیک و متغیرهای موجود در معادله دفاع-تهاجم سیستم بازدارندگی منطقه‌ای خود را شکل داده و در ادامه به کارآمد سازی آن اقدام کرد. کاتزنشتاین بر این عقیده است که ایالات متحده آمریکا مناطق اساسی جهان را از طریق دولت‌های محور در قالب مدل مرکز-محور هماهنگ می‌سازد (Katzenstein, 2005, 4, 8). از دید کاتزنشتاین، ایالات متحده از طریق شکل دادن به مراکز و محورهای منطقه‌ای، از آن به‌منزله ابزاری برای گسترش بازار و فرصت‌های سرمایه‌گذاری و همچنین مقاصد استراتژیک بهره می‌برد و درعین حال خود را متعهد به حفظ متحدینش می‌بیند (Fuller and Arquilla, 1996) چراکه دولت‌های حمایت شونده از سوی آن در خاورمیانه روابط خود را بر اساس «اطمینان سازی» تنظیم می‌کنند.

اشغال عراق از سوی آمریکا و تغییر رژیم در این کشور را می‌توان مهم‌ترین رویداد پس از جنگ سرد تلقی کرد چراکه در نتیجه حمله نظامی آمریکا به عراق، علاوه بر تغییر موازنه قوا، سیستم مثلثی توازن قوا میان ایران، عربستان و عراق از میان رفت و ایران و عربستان در چارچوب یک نظام دوقطبی، به‌طور مستقیم در مقابل یکدیگر قرار گرفتند (Jahner, 2012: 44). کنار رفتن صدام حسین از قدرت تا حدود زیادی «موازنه قدرت سنتی<sup>۱</sup>» در منطقه را از بین برد.

بررسی تحولات منطقه‌ای پس از جنگ سرد نشان می‌دهد که تغییرات دائمی در سطوح قدرت، تغییرات منافع را در پی داشته است و در نهایت منجر به قبض و بسط‌های دائمی در خوشه‌بندی‌های منطقه‌ای شده است. تغییر خوشه‌بندی‌ها و اتحاد و ائتلاف‌ها در تحولات ۲۰۱۱ جهان عرب، ائتلاف برای حمله به یمن و ائتلاف عربستان و قطر نمود یافت که همگی نشان از پیچیدگی شرایط و غیرقابل پیش‌بینی بودن آن در خاورمیانه دارد (Mabon, 2013: 27). بر این اساس می‌توان گفت که یکی از مهم‌ترین برنامه‌های عربستان در حوزه فرا منطقه‌ای کسب رضایت ایالات متحده برای ورود به خوشه‌بندی مطلوب است. در این راستا دولت ترامپ انعطاف بیشتری نسبت به اوباما از خود نشان داده است که در این رابطه ج.ا.ایران به‌عنوان مهم‌ترین موضوع مشترک دو کشور زمینه بسیاری از همکاری‌ها علیه ایران را فراهم کرده است. علاوه بر این ایران به‌عنوان بازیگر چالشگر از سوی آمریکا شناخته می‌شود درحالی‌که روابط عربستان با قطب همسو با ایران؛ یعنی روسیه چندان رابطه پرتنش به‌ویژه در دوره ملک سلمان نبوده است (al-monitor, October 4, 2017). این در حالی است که ایالات متحده از امکان مناسب‌تری برای مقابله با ایران برخوردار است چراکه برای ایجاد بازدارندگی

یک‌جانبه علیه ایران با شبکه‌سازی کمتری از سوی ایران روبرو است در صورتی که در طرف مقابل عربستان سیاست خود را به صورت گسترده‌ای بر مناسبات بین‌المللی استوار کرده است. در چنین فضایی ایران و عربستان، همچنان رقابت برای دستیابی به جایگاه برتر منطقه‌ای را در دستور کار قرار داده‌اند و ایالات متحده نیز به عنوان مدعی اصلی تلاش کرده است تا با تقویت بازیگر همسو یعنی عربستان به نوعی بازدارندگی گسترده‌ای علیه ایران ایجاد کند.

### ۳-۲ ایالات متحده و تقویت دولت متحد منطقه‌ای

عربستان سعودی بر اساس متغیرهایی مانند رابطه بر اساس «منافع و تهدیدات مشترک»، «گستره و ماهیت روابط نظامی» و «وابستگی متقابل اقتصادی» به عنوان بازیگر متحد منطقه‌ای ایالات متحده انتخاب می‌شود. همچنین، عربستان از سوی ایالات متحده با این سه متغیر به عنوان متحد منطقه‌ای شناخته می‌شود که ایالات متحده در مقابل ایران از آن حمایت می‌کند. در این شیوه بازیگر هژمون تلاش می‌کند تا تقاضاهای خود از بازیگر چالشگر منطقه‌ای را مطرح و عواقب کار را برای آن توضیح دهد (Slantchev, 2005: 3). در ادامه متغیرهای تقویت‌کننده جایگاه عربستان از سوی ایالات متحده مطرح می‌گردد.

### الف: رابطه بر اساس منافع و تهدیدات مشترک

ایالات متحده با توجه به منفعی که با عربستان سعودی از آغاز اکتشاف نفت در دهه ۱۹۴۰ در عربستان برای خود تعریف کرده تا حدود زیادی منافع منطقه‌ای خود را با این کشور گره زده است. هرچند اکنون از جایگاه انرژی در روابط دو کشور تا حدود زیادی کاسته شده اما امنیت به عنوان کالای گران‌بها در خاورمیانه از سوی ایالات متحده به عربستان فروخته می‌شود؛ متغیری که یکی از مهم‌ترین زمینه‌های پایداری در روابط است. به صورت کلی سه عامل برای حمایت واشنگتن از ریاض وجود دارد که عبارت‌اند از: «تجارت نفت»، «مسائل منطقه‌ای» و «نقش ایران». روابط ریاض و واشنگتن علیه تهران پس از انقلاب اسلامی و به خصوص مسئله گروگان‌گیری تقویت شد. ایالات متحده نیز به صورت سنتی از اعضای شورای همکاری برای جلوگیری از نفوذ ایران حمایت کرده است تا از این طریق بتواند با ایجاد شبکه‌ای از بازیگران ناهمسو با ایران این کشور را از جامعه بین‌المللی جدا کند (Baxter & Simpson, 2015: 144). روابط راهبردی ایالات متحده و عربستان به عنوان متحد منطقه‌ای این کشور با همکاری در حوزه اقتصادی و انرژی شروع و به سایر سطوح امنیتی و سیاسی تسری پیدا کرده است به صورتی که عربستان از نفت به عنوان یک «ابزار مؤثر<sup>۱</sup>» برای ساخت قدرت نظامی و اقتصادی خود در منطقه استفاده کرد (Stork, 1975: 211). به جز دوره کوتاهی پس از جنگ اعراب-اسرائیل در اکتبر ۱۹۷۳، روابط دو کشور به صورت «همکاری مداوم<sup>۲</sup>» توصیف می‌شود. مهم‌ترین نشانه این همکاری اقتصادی و راهبردی را می‌توان در سهم گسترده سهام آمریکا در بازار نفت عربستان مشاهده کرد (Bahgat, 2001: 3). در جدول زیر میزان فروش نفت عربستان به ایالات متحده ذکر شده است.

1. Positive Weapon  
2. continuous cooperation



جدول ۲: واردات نفت ایالات متحده از عربستان از ۱۹۹۰ تا ۲۰۰۰ (برحسب میلیون بشکه در روز)

سال	واردات کل آمریکا	واردات از عربستان	درصد
۱۹۹۰	۷,۱۶۱	۱,۳۹۹	۱۸,۶۹
۱۹۹۱	۶,۶۲۶	۱,۷۹۷	۲۷,۱۲
۱۹۹۲	۶,۹۳۸	۱,۷۲۰	۲۴,۷۹
۱۹۹۳	۷,۶۱۸	۱,۴۱۴	۱۸,۵۶
۱۹۹۴	۸,۰۵۸	۱,۴۰۲	۱۷,۰۴
۱۹۹۵	۷,۸۸۶	۱,۳۴۴	۱۷,۰۴
۱۹۹۶	۸,۴۹۸	۱,۳۶۳	۱۶,۰۳
۱۹۹۷	۹,۱۵۸	۱,۴۰۶	۱۵,۳۵
۱۹۹۸	۹,۷۶۴	۱,۴۹۱	۱۵,۲۷
۱۹۹۹	۹,۹۱۲	۱,۴۷۷	۱۴,۹۰
۲۰۰۰	۱۰,۹۰۰	۱,۴۹۰	۱۳,۶۶

منبع: (Energy information administration, 2000: 49)

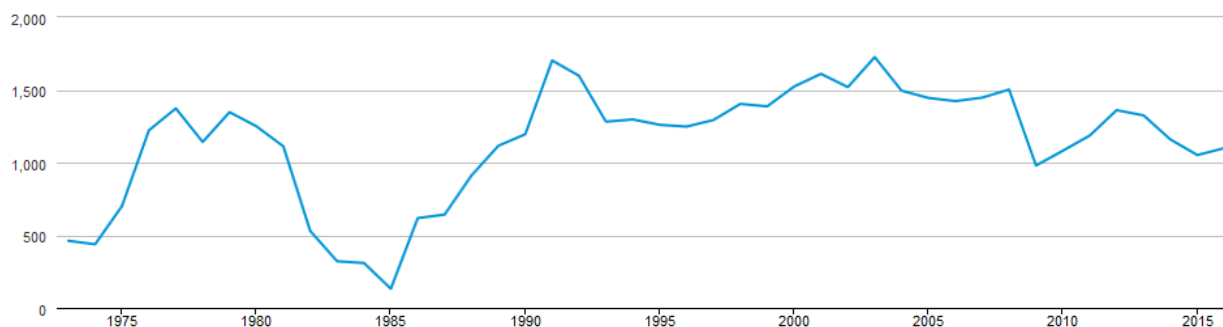
ایالات متحده در دهه ۱۹۹۰ تلاش کرد تا تنوع واردات از کشورهای نفتی را در دستور کار قرار دهد. به همین خاطر بسیاری از تصمیم‌گیرندگان سیاسی ایالات متحده بر آن بودند که این کشور باید به سمت جلوگیری از وابستگی فزاینده به نفت عربستان پیش برود (Bahgat, 2001:1). با وجود این؛ روند واردات نفت از عربستان پس از این سیاست‌ها همچنان ادامه یافت. در جدول زیر به واردات نفت از عربستان پس از ۲۰۰۰ اشاره شده است.

جدول ۳: واردات نفت ایالات متحده از عربستان از ۲۰۰۱ تا ۲۰۱۶ (برحسب میلیون بشکه در روز)

سال	واردات میلیون بشکه در روز	سال	واردات میلیون بشکه در روز
۲۰۰۱	۱,۶۱۱۱	۲۰۱۰	۱,۰۸۲
۲۰۰۲	۱,۵۱۹	۲۰۱۱	۱,۱۸۶
۲۰۰۳	۱,۷۲۶	۲۰۱۲	۱,۳۶۱
۲۰۰۴	۱,۴۹۸	۲۰۱۳	۱,۳۲۵
۲۰۰۵	۱,۴۴۵	۲۰۱۴	۱,۱۵۹
۲۰۰۶	۱,۴۲۳	۲۰۱۵	۱,۰۵۲
۲۰۰۷	۱,۴۴۷	۲۰۱۶	۱,۰۹۹
۲۰۰۸	۱,۵۰۳		
۲۰۰۹	۹۸۰		

منبع: (<https://www.eia.gov/dnav/pet/hist/LeafHandler.ashx?n>)

همچنین در قالب نمودار می‌توان روند واردات نفت از عربستان را مشاهده کرد که به‌جز در دهه ۱۹۸۰ و به‌خصوص ۱۹۸۵، روند تقریباً ثابتی را تجربه کرده است.



نمودار ۱: روند واردات نفت آمریکا از عربستان از دهه ۱۹۷۰ تا ۲۰۱۶

منبع: (<https://www.eia.gov/dnav/pet/hist/LeafHandler.ashx?n>)

گذشته از بحث اقتصاد و انرژی، متغیر مهم اثرگذار دیگر در روابط دو کشور در برابر ایران، تحولات منطقه‌ای بوده است. در خلال دهه آخر قرن بیستم در ۱۹۹۱ طی جنگ خلیج فارس روابط دو کشور بهبود یافت. خاندان سعودی از نیروهای ایالات متحده دعوت کردند تا منابع نفتی این کشور را از تجاوز عراق در امان نگاهدارند. از دید ایالات متحده نیز این اتحاد عنصر کلیدی سیاست «سد نفوذ» خود در مقابل ایران انقلابی و صدام حسین بوده است (Baxter & Simpson, 2015: 147-149). ریاض همواره در منطقه با چالش‌های سیاسی و امنیتی متعددی روبرو بوده است که پس از ۱۹۷۹ با ورود ایران و تلاش برای صدور انقلاب نیز فزونی یافت. علاوه بر این حمایت از شیعی گرایان و شکل‌گیری حزب‌الله لبنان نیز تهدیدات فزاینده‌ای را برای عربستان ایجاد کرد. در این میان حمله تروریستی به آمریکا در سپتامبر ۲۰۰۱ مؤلفه‌ای حیاتی در روابط عربستان و آمریکا تلقی می‌شود. اعلام اعضای این حرکت تروریستی و مشارکت پانزده شهروند سعودی از نوزده نفر عملیات کنندگان موجی از نگرانی عمومی را در آمریکا نسبت به عربستان ایجاد کرد (New York Times, October 25, 2001)؛ با این حال هسته اصلی روابط راهبردی تداوم یافت. در ادامه عربستان حدود ۷۰۰ مظنون به حملات تروریستی را بازداشت کرد. این اقدام را می‌توان در راستای تلاش برای هماهنگی میان دو کشور دانست (Human Rights Watch, March 20, 2014).

حمله ۲۰۰۳ ایالات متحده به عراق را می‌توان به‌نوعی نقطه عطفی دیگر در سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه دانست. بر این اساس در گام اول عربستان شاهد نفوذ منطقه‌ای ایران در همسایه شمالی خود بود. این پیامد جنگ عراق در واقع بازیگران منطقه‌ای را به‌صورت مستقیم و غیرمستقیم با فشار روبرو ساخت که با بروز تحولات ۲۰۱۱ و بهار عربی نیز این فشارها به‌خصوص بر اسرائیل و عربستان در پی افزایش نفوذ ایران فزونی یافت (Baxter & Simpson, 2015: 139-149).

هرچند عربستان سعودی تلاش کرده است تا در کنار ایالات متحده دغدغه‌های منطقه‌ای خود را مرتفع گرداند اما همچنان ایران را به‌عنوان مهم‌ترین رقیب منطقه‌ای خود می‌داند که می‌تواند بر آینده نفوذ منطقه‌ای عربستان اثرگذار باشد. بر این اساس عربستان از شکاف میان ایران و ایالات متحده برای نزدیک شدن به آمریکا استفاده کرده است. متغیر سوم مؤثر در اقناع ایالات متحده برای بازدارندگی علیه ایران، فعالیت‌های منطقه‌ای جمهوری اسلامی بوده است. دست برتر ایران در تحولات منطقه‌ای، نگرانی سعودی‌ها را از سرریز بحران به عربستان افزایش داد بنابراین از دید سعودی‌ها بهترین سیاست در خصوص مقابله با ایران، انزوای این کشور بوده است چراکه از دید عربستان، ایران با توجه به شرایط حاکم می‌توانست در عراق نفوذ خود را تثبیت کند و سوریه و یمن و لبنان را نیز به شبکه‌های امنیتی خود وارد کند. از دید عربستان تحولات سوریه بعد از عراق ۲۰۰۳ می‌تواند به محلی برای افزایش نفوذ ایران تبدیل شود. سوریه به‌عنوان ایجادکننده ارتباط با حزب‌الله و به‌عنوان کانال اصلی برای تقویت جبهه مقاومت به شمار می‌رود (Samii, 2008: 29). سوریه امن‌ترین موقعیت راهبردی را در روابط اعراب و اسرائیل داراست و این امر باعث تقویت مقاومت حزب‌الله در برابر اسرائیل شده است و از سوی دیگر با تمایل بیشتر این کشور به ایران به لحاظ سیاست‌های منطقه‌ای جهان عرب، نفوذ ایران در منطقه تقویت شده که این امر خوشایند عربستان نبوده است (El-Hokayem, 2007: 44). تمامی این تحولات ژئوپلیتیکی و افزایش نفوذ ایران، عربستان را امیدوار به ورود دولت ترامپ به موضوع سوریه کرده است، هرچند عربستان همواره این نگرانی را دارد که تمایل ترامپ به مسکو و توافق احتمالی بر سر دستیابی به راه‌حل مشترک برای بحران سوریه، مانع افزایش فشار بر ایران برای کاهش نفوذ خود در سوریه شود (Guzansky & Shine, 2017). از سوی دیگر توافق هسته‌ای آمریکا با ایران نیز به‌نوعی انسجام در روابط ریاض- واشنگتن را متزلزل می‌ساخت چراکه چالش هسته‌ای و تحریم‌های ناشی از آن، از طریق منزوی کردن ایران در صحنه بین‌المللی و منطقه‌ای و همچنین کاهش توان اقتصادی آن، توانسته بود در راستای مهار قدرت منطقه‌ای ایران و در مسیر منافع عربستان و دیگر کشورهای عربی حاشیه خلیج فارس عمل کند (کمالی و اعلائی، ۱۳۹۵: ۱۹۵-۱۹۷). در چنین شرایطی، برجام به‌عنوان مدلی از نهادسازی بین‌المللی، نقش ایران را در مدل نظم کنسرت منطقه‌ای و در قالب موازنه‌کننده قوی بازنمایی کرد.

### **ب: گستره و ماهیت روابط نظامی**

تاریخ روابط دو کشور نشان می‌دهد که ماهیت روابط دو کشور را شاید بتوان روندی از اقتصاد به سمت امنیت دانست که در برهه کنونی امنیت به مفهوم امنیت دولت در روابط دو کشور حاکم بوده است. با وجود این، در بسیاری از موارد سفارش‌های نظامی عربستان نه به دلیل نیازهای نظامی بلکه باهدف جلب حمایت سیاسی محافل ذی‌نفوذ آمریکا و مشخصاً پنتاگون و کمپانی‌های سازنده اسلحه صورت می‌گرفت. پنتاگون حضور پراهمیتی در عربستان دارد و شرکت‌های نظامی آمریکایی نیروهای مسلح عربستان را آموزش می‌دهند. شاید مهم‌ترین شرکت آمریکایی در عربستان شرکت «وینل» باشد (برزگر، ۱۳۸۲: ۱۹۸-۲۰۳).

امنیت انرژی در خلیج فارس تا حدود زیادی به نظم سیاسی در میان بازیگران تولیدکننده اصلی وابسته است که عربستان سعودی در رأس آن قرار دارد. در این راستا فرانکلین روزولت در ۱۹۴۳ نفت عربستان سعودی را «منفعت استراتژیک حیاتی برای ایالات متحده»<sup>۱</sup> نامید (Conge & Okrujlik, 2009: 360). ایالات متحده همواره هدف خود را از تداوم روابط راهبردی با عربستان، حفاظت از ذخایر نفتی برای تنظیم بازار انرژی و به تبع آن حفظ نظم سیاسی موجود در عربستان می‌داند تا جایی که شورای امنیت ملی ایالات متحده مهم‌ترین تهدید خود را «بی‌ثباتی داخلی»<sup>۲</sup> بازیگران مورد حمایت در خاورمیانه عنوان کرده است. با وجود این، ایران نیز به عنوان مهم‌ترین رقیب منطقه‌ای عربستان قریب‌الوقوع‌ترین تهدید برای این کشور در نظر گرفته شده است؛ متغیر دیگری که روابط ایالات متحده و عربستان را از حالت اقتصادی به سمت امنیتی سوق داده است این است که در روابط آمریکایی - عربستانی فاصله بین اقتصاد و سیاست بسیار کوتاه است (برزگر، ۱۳۸۲: ۲۰۳-۲۰۴). در این راستا می‌توان گفت امنیت عربستان با اقتصاد ایالات متحده در جغرافیای خاورمیانه به هم پیوند خورده است. بر این اساس حجم واردات اسلحه به خاورمیانه نیز گویای پیوند اقتصاد و امنیت در این منطقه بوده است.

حجم جابجایی و انتقال تسلیحات در سطح جهانی بین سال‌های ۲۰۱۱ تا ۲۰۱۵، چهارده درصد بیشتر از میزان مشابه بین سال‌های ۲۰۰۶ تا ۲۰۱۰ بوده است. ایالات متحده، روسیه، چین، فرانسه و آلمان پنج صادرکننده بزرگ سلاح در سال‌های ۲۰۱۱ تا ۲۰۱۵ بوده‌اند. این در حالی است که هند، عربستان، چین، امارات متحده عربی و استرالیا پنج کشور اصلی واردکننده سلاح طی این مدت بوده‌اند (Fleurant and Other, 2016: 1). بین سال‌های ۲۰۱۱ تا ۲۰۱۵ از مجموع واردات اسلحه خاورمیانه با بیشترین نرخ و ۲۷ درصد به عربستان سعودی، ۱۸ درصد به امارات متحده عربی و ۱۴ درصد به ترکیه وارد شده است (Cordesman, 2016: 9-10).

بودجه دفاعی سال ۲۰۱۶ عربستان سعودی در مقایسه با بودجه دفاعی این کشور در سال ۲۰۱۵ به میزان کمی کاهش پیدا کرده است. برای عربستان، هزینه‌های نظامی و امنیتی هنوز هم ۲۵ درصد کل بودجه را به خود اختصاص داده و این فرصت بزرگی برای شرکت‌های دفاعی و هوافضای آمریکایی محسوب می‌شود. بر اساس اطلاعات اداره آمار آمریکا در سال ۲۰۱۴ واردات نظامی عمده عربستان از ایالات متحده به ترتیب شامل هواپیماهای جنگی، تانک، موشک و قطعات هواپیماهای نظامی بوده است. به خاطر اینکه بخش عمده‌ای از هواپیماهای نظامی عربستان آمریکایی هستند این کشور برای نگهداری و تعمیر هواپیماهای نیروی هوایی خود به عرضه و تأمین گسترده‌ی قطعات از سوی ایالات متحده نیازمند است (U.S. Department of Commerce, 2016: 4). از مارس ۲۰۱۵ نظامیان عربستانی آموزش دیده توسط ایالات متحده از تسلیحات آمریکایی استفاده می‌کنند به صورتی که در یمن؛ عربستان سعودی از حمایت لجستیکی و اطلاعاتی ایالات متحده استفاده کرده است (Blanchard, 2017: 2).

مقامات ایالات متحده به دنبال این بوده‌اند تا با رهبران عربستان در خصوص مسائل منطقه‌ای همکاری کنند و به آن‌ها در چالش‌های امنیت داخلی و اقتصادی کمک کنند. ایالات متحده در دوره اوباما به نسبت ترامپ مسیر متفاوتی را در خصوص

1. vital strategic interest to the United States  
2. domestic instability

ایران اتخاذ کرد که هرچند منجر به اختلافاتی میان عربستان و آمریکا گردید اما فروش تسلیحات به عربستان روابط دو کشور را مستحکم کرد، همکاری در زمینه مبارزه با تروریسم را افزایش داد و درک مشترکی از نگرانی در مورد ایران به وجود آمد. ایالات متحده از اواخر ۲۰۱۲ تا ۲۰۱۶ فروش تسلیحات به ارزش ۴۵ میلیارد دلار را به کنگره پیشنهاد داد و در ادامه در نخستین سفر ترامپ به عربستان در می ۲۰۱۷ قراردادی به ارزش ۱۱۰ میلیارد دلار منعقد گردید (Blanchard, 2017: 5). در نهایت در این دیدار دو طرف بر یک «همکاری استراتژیک جدید در قرن ۲۱» برای تأمین منافع دو کشور تحت عنوان «چشم‌انداز استراتژیک مشترک<sup>۱</sup>» تأکید کردند.

دولت‌های کوچک‌تر شورای همکاری از ریاض انتظار دارند که منافع آن‌ها را حفظ کند چراکه پادشاه جدید سعودی، دیدی منفی به ایران دارد. همان‌گونه که «مای یمانی» استدلال می‌کند توافق بر سر برنامه هسته‌ای ایران، نفوذ منطقه‌ای ایران را مشروع جلوه می‌دهد و منجر به برتری ایران می‌شود (Pasha, 2016: 393). عربستان سعودی فرهنگ نظامی ایران را فرهنگی تهاجمی و تحریک‌کننده می‌داند. سابقه تاریخی در مبارزه با دولت بعث عراق و انقلاب ۱۹۷۹ ایران این کشور را به سمت تلاش برای کسب حمایت بازیگر هژمون برای فعالیت‌های نظامی به‌عنوان حامی قدرتمند فرا منطقه‌ای سوق داده است. بر این اساس نیروهای نظامی عربستان همواره توسط گروه‌های تحلیل دفاعی مانند «گروه جین<sup>۲</sup>» و «مرکز بین‌المللی مطالعات استراتژیک<sup>۳</sup>» برای ناتوانی خود در مدیریت عملیات پیچیده موردانتقاد بوده است. باین‌حال نوعی بهبود نسبی طی دهه اخیر به‌خصوص در مورد «گارد ملی<sup>۴</sup>» حاصل شده است (Rich, 2012: 476-477). از دید «کردزمن<sup>۵</sup>» بازدارندگی گسترده ایالات متحده علیه ایران از طریق تقویت نیروی هوایی عربستان سعودی توانسته تهدید بیشتری را متوجه ایران کند به نسبت تهدیدی که موشک‌های دوربرد ایران می‌تواند برای عربستان داشته باشد (Sorenson, 2014: 118). مجموعه این شرایط زمینه را برای ورود عربستان به اتحاد فرا منطقه‌ای و ایجاد نوعی بازدارندگی غیرمستقیم با همکاری هژمون فراهم ساخته است.

### ج: وابستگی متقابل اقتصادی

عربستان سعودی مهم‌ترین شریک تجاری ایالات متحده در خاورمیانه و شمال آفریقا است، به صورتی که حجم تجارت متقابل دو طرف بالغ بر ۷۱ میلیارد دلار بود. عربستان دومین صادرکننده بزرگ نفت به آمریکا است که در حدود ۱/۳ میلیون بشکه در روز به این کشور صادر کرد (Mason, 2014: 34). وابستگی متقابل یکی از مهم‌ترین متغیرهای اثرگذار در متقاعد کردن ایالات متحده برای ایجاد بازدارندگی است؛ هرچند این وابستگی به‌نوعی نامتقارن بوده است. گرچه عربستان نخستین شریک تجاری ایالات متحده محسوب نمی‌شود اما رابطه این دو مبتنی بر واردات کالا و فروش مواد اولیه بوده است که نوعی وابستگی متقابل نامتقارن را ایجاد کرده است. ایالات متحده عمدتاً نفت و مشتقات نفتی را وارد کرده و در

---

1. Joint Strategic Vision  
2. Jane  
3. International Institute of Strategic Studies  
4. SANG  
5. Cordesman

مقابل کالاهای صنعتی را صادر کرده است که در این میان می‌توان به قراردادهای تسلیحاتی نیز اشاره کرد (United States Census Bureau, 2017)؛ بنابراین می‌توان گفت که ایالات متحده در صورت افزایش قیمت نفت و یا اختلافات احتمالی سیاسی قادر به تأمین منابع نفتی خود از کشورهای دیگر بوده است اما در مقابل عربستان به شدت نیاز به تجهیز امنیتی از سوی آمریکا است که این مسئله عربستان را در موضع ضعف قرار می‌دهد. در جدول زیر نرخ تبادل تجاری عربستان و ایالات متحده از ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۷ آمده است.

جدول ۴: حجم مبادلات تجاری ایالات متحده و عربستان (برحسب میلیون دلار آمریکا)

سال	صادرات	واردات	موازنه تجاری
۲۰۰۰	۶,۲۳۴,۲	۱۴,۳۶۴,۸	-۸,۱۳۰,۶
۲۰۰۱	۵,۹۵۷,۶	۱۳,۲۷۲,۲	-۷,۳۱۴,۶
۲۰۰۲	۴,۷۸۰,۸	۱۳,۱۴۹,۹	-۸,۳۶۹,۱
۲۰۰۳	۴,۵۹۵,۷	۱۸,۰۶۸,۶	-۱۳,۴۷۲,۹
۲۰۰۴	۵,۲۵۶,۷	۲۰,۹۵۸,۷	-۱۵,۷۰۱,۹
۲۰۰۵	۶,۸۰۵,۴	۲۷,۱۹۲,۶	-۲۰,۳۸۷,۲
۲۰۰۶	۷,۶۳۹,۵	۳۱,۶۸۹,۰	-۲۴,۰۴۹,۵
۲۰۰۷	۱۰,۳۹۵,۹	۳۵,۶۲۶,۰	-۲۵,۲۳۰,۱
۲۰۰۸	۱۲,۴۸۴,۲	۵۴,۷۴۷,۴	-۴۲,۲۶۳,۲
۲۰۰۹	۱۰,۷۹۲,۲	۲۲,۰۵۳,۱	-۱۱,۲۶۱,۰
۲۰۱۰	۱۱,۵۰۶,۲	۳۱,۴۱۲,۸	-۱۹,۹۰۶,۶
۲۰۱۱	۱۳,۹۲۳,۷	۴۷,۴۷۶,۳	-۳۳,۵۵۲,۷
۲۰۱۲	۱۷,۹۶۱,۲	۵۵,۶۶۷,۰	-۳۷,۷۰۵,۷
۲۰۱۳	۱۸,۹۶۲,۹	۵۱,۸۰۶,۷	-۳۲,۸۴۳,۸
۲۰۱۴	۱۸,۷۱۶,۹	۴۷,۰۴۱,۳	-۲۸,۳۲۴,۴
۲۰۱۵	۱۹,۷۹۰,۴	۲۲,۰۸۲,۸	-۲,۲۹۰,۳
۲۰۱۶	۱۷,۹۷۲,۳	۱۶,۹۱۷,۵	۱,۰۵۴,۸
۲۰۱۷	۱۵,۰۶۵,۸	۱۷,۴۲۶,۱	-۲,۳۵۷,۳

منبع: (<https://www.census.gov/foreign-trade/balance/c5170.html>)

با توجه به جدول فوق می‌توان به چند ارزیابی دست یافت. نخست اینکه مبادلات تجاری ایالات متحده و عربستان به صورت وقفه‌ناپذیری تداوم داشته است. این در حالی است که مبادلات این کشور با ایران بسیار پر نوسان و از حیث حجم مبادله در مقایسه با عربستان بسیار اندک بوده است. در زیر به مبادلات تجاری ایالات متحده و ایران از ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۷ اشاره شده است.

تحول در قدرت ساختار جهانی و تأثیر آن بر روابط.../۵۴

جدول شماره ۵: حجم مبادلات تجاری ایالات متحده و ج.ا.ایران (برحسب میلیون دلار آمریکا)

سال	صادرات	واردات	موازنه تجاری
۲۰۰۰	۱۶,۸	۱۶۸,۷	-۱۵۱,۹
۲۰۰۱	۸,۰	۱۴۳,۵	-۱۳۵,۵
۲۰۰۲	۳۱,۹	۱۵۶,۳	-۱۲۴,۴
۲۰۰۳	۹۸,۹	۱۶۱,۳	-۶۲,۳
۲۰۰۴	۸۵,۱	۱۵۱,۶	-۶۶,۵
۲۰۰۵	۹۵,۸	۱۷۴,۵	-۷۸,۷
۲۰۰۶	۸۵,۹	۱۵۷,۲	-۷۱,۴
۲۰۰۷	۱۴۴,۷	۱۷۳,۱	-۲۸,۴
۲۰۰۸	۶۸۳,۲	۱۰۴,۱	۵۷۹,۰
۲۰۰۹	۲۸۰,۴	۶۴,۶	۲۱۵,۷
۲۰۱۰	۲۱۱,۴	۹۴,۵	۱۱۶,۹
۲۰۱۱	۲۳۳,۲	۱,۰	۲۳۲,۲
۲۰۱۲	۲۵۱,۱	۲,۱	۲۴۹,۰
۲۰۱۳	۳۰۸,۱	۲,۲	۳۰۵,۹
۲۰۱۴	۱۸۶,۷	۰,۰	۱۸۶,۷
۲۰۱۵	۲۸۱,۹	۱۰,۸	۲۷۱,۱
۲۰۱۶	۱۷۲,۰	۸۷,۷	۸۴,۲
۲۰۱۷	۱۲۱,۶	۵۴,۸	۶۶,۸

منبع: (<https://www.census.gov/foreign-trade/balance/c5070.html>)

دوم اینکه ایالات متحده تلاش کرده است تا توازن تجاری خود را از منفی به سمت مثبت سوق دهد. این روند به صورت جدی از ۲۰۱۴ تا ۲۰۱۷ قابل مشاهده است به صورتی که مابه‌التفاوت واردات و صادرات میان دو کشور برای ایالات متحده به رقم صفر نزدیک شده است. این در حالی است که توازن منفی ایالات متحده در تجارت دوسویه عمدتاً منفی بوده است. نکته سوم اینکه در پایان دولت اوباما کاهش واردات از عربستان را می‌توان شاهد بود که این مسئله را می‌تواند به اختلافات دولت اوباما با عربستان نسبت داد. در نهایت می‌توان عنوان کرد که مجموعه متغیرهای فوق دو کشور را متقاعد کرده است تا روند روابط استراتژیک خود را تداوم بخشند. این در حالی است که هر دو یک دشمن مشترک منطقه‌ای به نام «جمهوری اسلامی ایران» برای خود تعریف کرده‌اند که می‌تواند در کنار این عوامل انسجام بخش روابط دو بازیگر باشد



## نتیجه گیری

پایان جنگ سرد و فروپاشی شوروی، تحول در ساختار قدرت جهانی را موجب گردید که در نهایت ساختار ژئوپلیتیک بین‌المللی را تحت تأثیر قرارداد. ژئواستراتژیک‌های جهان به سطوح خردتر ژئوپلیتیک‌های منطقه‌ای تبدیل شد و مناطق بار دیگر اهمیت یافتند. ایالات متحده به‌عنوان هژمون جهانی به بازتعریف بازیگران مطلوب و چالشگر پرداخت و روابط خود را با عربستان سعودی تقویت کرد و در مقابل عربستان نیز به تقویت پیوند خود با ایالات متحده به‌عنوان متحد راهبردی پرداخت تا بتواند توازن منطقه‌ای را به سود خود و به ضرر ایران در منطقه شکل دهد. در مقابل ایالات متحده نیز که ج.ا.ایران را به‌عنوان مهم‌ترین دشمن منطقه‌ای و چالشگر تعریف کرد تلاش نمود تا به ایجاد بازدارندگی یک‌جانبه علیه ایران اقدام کند. در این مرحله به دو صورت تقویت متحد منطقه‌ای و تضعیف چالشگر اقدام کرده است. در این مسیر قدرت نظامی‌گری ایالات متحده در کنار توانایی اقتصادی و قدرت اقناع‌کنندگی سازمانی برای اتخاذ تصمیمات اجرایی علیه ج.ا.ایران جبهه مشترک ایالات متحده و عربستان را در یک موقعیت برتری نسبی برای مقابله با ایران قرار داده است. منافع و تهدیدات مشترک، نوع ارتباطات و حرکت از اقتصاد به‌سوی خرید و فروش امنیت و وابستگی متقابل هرچند نامتقارن، زمینه را برای پیوند راهبردی عربستان و ایالات متحده فراهم کرد. بر این اساس بازیگری که خارج از دایره منافع دو کشور بوده باشد به‌نوعی ناهمسو و چالشگر منطقه‌ای تلقی شده است. در این مسیر وجه مشترک تهدید میان دو کشور جمهوری اسلامی است. از آنجایی که توان رویارویی و در حالت حداقلی برتری عربستان بر ایران دشوار است، بازدارندگی یک‌جانبه گسترده، راهبردی است که از سوی ایالات متحده اتخاذ شده است. در این چارچوب جریان قدرت به‌صورت یک‌سویه بازیگر چالشگر را تحت تأثیر قرار می‌دهد تا وادار به قواعد بازی بازیگر مداخله‌گر و مورد حمایت منطقه‌ای شود. در نهایت اینکه تنش‌ها و در نتیجه بازدارندگی اعمال شده، روابط ایران و عربستان را به مرحله بی‌بازگشتی رسانده است که برای تغییر در روابط نیاز به متقاعد کردن بازیگر سوم بوده‌اند؛ بنابراین به نظر می‌رسد رویکرد خرید و فروش امنیت از سوی ایالات متحده نیز اولویت را در بن‌بست روابط دو کشور تعریف کرده است که ایران هراسی و قرارداد ۱۱۰ میلیارد دلاری فروش اسلحه به عربستان از سوی دولت ترامپ می‌تواند مهم‌ترین شاهد این ادعا باشد.

## منابع

- برزگر، کیهان (۱۳۸۲)، «تعاملات سیاسی ایران-عربستان پس از ۱۱ سپتامبر»، *فصلنامه راهبرد*، شماره بیست و هفتم، صفحات ۱۹۵ - ۲۲۹.
- قاسمی، فرهاد (۱۳۸۴)، «ساخت ژئوپلیتیکی سیستم بین‌الملل نوین و استراتژی نظامی، امنیتی ایالات متحده آمریکا»، *فصلنامه ژئوپلیتیک*، شماره ۲، صص ۶۵ - ۹۵.
- قاسمی، فرهاد، کشاورز شکری، عباس (۱۳۸۸)، «نگرشی به سیستم بازدارندگی منطقه‌ای در روابط بین‌الملل: مطالعه موردی ایران و آمریکا»، *رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی*، صص ۱۵۵ - ۱۸۵.

- Arabia, S. (2014). New Terrorism Regulations Assault Rights. *Human Rights Watch*, 20.
- Bahgat, G. (2001), "Managing Dependence: American-Saudi Oil Relations", *Arab Studies Quarterly*, 23(1).
- Baxter, K., & Simpson, K. (2015). The United States and Saudi Arabia through the Arab Uprisings. *Global Change, Peace & Security*, 27(2), 139-151.
- Berman, L., & Jentleson, B. W. (1991). Bush and the Post-Cold-War World: New Challenges for American Leadership. *The Bush Presidency: First Appraisals*, 93-128.
- Conge, P., & Okruhlik, G. (2009). The power of narrative: Saudi Arabia, the United States and the search for security. *British Journal of Middle Eastern Studies*, 36(3), 359-374.
- Cordesman, A. H., & Wilner, A. (2016). Iran and the Gulf Military Balance-I. *Center for Strategic and International Studies*, October, 4.
- Cordesman, A. H., Mausner, A., & Nerguizian, A. (2012). *US and Iranian strategic competition*. Center for Strategic and International Studies.
- Cordesman, A. H. (2016). *The Changing Patterns of Arms Imports in the Middle East and North Africa*. Center for Strategic & International Studies.
- El-Hokayem, E. (2007). Hizballah and Syria: Outgrowing the Proxy Relationship. *Washington Quarterly*, 30(2), 35-52.
- Frazier, D., & Stewart-Ingersoll, R. (2010). Regional powers and security: A framework for understanding order within regional security complexes. *European Journal of International Relations*, 16(4), 731-753.
- Fuller, G. E., & Arquilla, J. (1996). The intractable problem of regional powers. *Orbis (Philadelphia)*, 40(4), 609-621.
- Guzansky, Y. (2017). *Turnaround in Saudi-Iranian Relations?*. Institute for National Security Studies..
- Kay, S. (2013). America's Asia Pivot-A Return to Realism?. *Centre for International Peace and Security Studies Working Paper*, 42.

- Lemke, D., & Werner, S. (1996). Power parity, commitment to change, and war. *International Studies Quarterly*, 40(2), 235-260.
- Mabon, S. (2013). FPC Briefing: The Middle Eastern 'Great Game'. *The Foreign Policy Centre*.
- Mason, R. (2014). Back to realism for an enduring US-Saudi relationship. *Middle East Policy*, 21(4), 32-44.
- NIST, U. (2002). Department of Commerce. *Secure Hash Standard*, "US Federal Information Processing Standard (FIPS)", 180-2.
- Pasha, A. K. (2016). Saudi Arabia and the Iranian nuclear deal. *Contemporary Review of the Middle East*, 3(4), 387-404.
- Payne, K. B. (2011). Understanding Deterrence. *Comparative Strategy*, 30(5), 393-427.
- Rich, B. (2012). Gulf War 4.0: Iran, Saudi Arabia and the complexification of the Persian Gulf equation. *Islam and Christian-Muslim Relations*, 23(4), 471-486.
- Samii, A. W. (2008). A stable structure on shifting sands: assessing the Hizbullah-Iran-Syria relationship. *The Middle East Journal*, 62(1), 32-53.
- Sjoberg, L. (2010) "Gendering Power Transition Theory, Gender and International Security Feminist Perspectives", edited by Laura Sjoberg, Routledge, First Published.
- Slantchev, B. L. (2005). Introduction to International Relations Lecture 8: Deterrence and Compellence. *Lecture, Department of Political Science, University of California-San Diego*.
- Sorenson, D. S. (2014). Why the Saudi Arabian Defence Binge?. *Contemporary Security Policy*, 35(1), 116-137.
- Singh, L. (1977). Stork, Joe, Middle East Oil and the Energy Crisis, New York: Monthly Review Press, 1975, 326 p. *Études internationales*, 8(1), 127-128.
- Thompson, W. R. (1981). Delineating Regional Subsystems: Visit Networks and the Middle Eastern Case. *International Journal of Middle East Studies*, 13(2), 213-235.
- Wezeman, P. D., & Wezeman, S. T. (2015). *Trends in international arms transfers, 2014*. Sipri.
- Yeşilada, B., Efird, B., & Noordijk, P. (2006). Competition among giants: a look at how future enlargement of the European union could affect global power transition. *International Studies Review*, 8(4), 607-622. <https://www.csis.org/analysis/changing-patterns-arms-imports-middle-east-and-north-africa>
- <https://www.csis.org/analysis/iran-and-gulf-military-balance-1>
- <https://www.eia.gov/dnav/pet/hist/LeafHandler.ashx?n=PET&s=MCRIMUSSA2&f=A>
- <https://www2.deloitte.com/content/dam/Deloitte/global/Documents/Manufacturing/gmanufacturing-2016-global-ad-sector-outlook.pdf>
- Energy Information Administration, International Petroleum Monthly, Washington D.C: U.S. Government Printing Office, September 2000, p.49.
- <https://www.eia.gov/dnav/pet/hist/LeafHandler.ashx?n=PET&s=MCRIMUSSA2&f=A>
- <https://www.eia.gov/dnav/pet/hist/LeafHandler.ashx?n=PET&s=MCRIMUSSA2&f=A>
- <https://www.al-monitor.com/pulse/originals/2017/10/king-salman-saudi-arabia-visit-russia-symbolism-iran-qatar.html>
- <https://www.brookings.edu/blog/markaz/2017/10/23/a-blueprint-for-minimizing-irans-influence-in-the-middle-east/>
- Elaine Sciolino with Neil Mac Farquhar, New York Times, October 25, 2001
- <https://www.census.gov/foreign-trade/balance/c5170.html>

## The evolution of the global power structure and its impact on the relationship between the United States and Saudi Arabia

Sajad Mohseni· Mohammad Hossein Jamshidi

**Received:**2018.12.29

**Accepted:**2019.7.14

### Abstract

With the collapse of the Soviet Union and the transformation of the power structure from bipolar to monopolitic, the regions became more important as sub-systems; Accordingly, the United States has sought to redistribute power in the region the main question is what are the variables of the continuity of strategic relations between the United States and Saudi Arabia? It is hypothesized that the continuity of the relationship variables can be summarized in: "continuity of relationships based on shared interests and threats," "the scope and nature of military relations," and "economic interdependence". Accordingly, the study attempts to investigate issue based on the causal research and multivariate correlation, and the basis of documentary data, . Finally, the common interests and threats, the type of communication and the movement from economy to security and asymmetric reciprocity, have provided the context for the strategic link between Saudi Arabia and the United States, which underscores the continuation of the strategic relationship between the two countries. Iran is a common threat between the two countries of the Islamic Republic. Since the ability to confront and at least the Saudi Arabia's supremacy on the Islamic Republic is difficult, unilateral deterrence is a strategy adopted by the United States

**Keywords:** World power structure, power redistribution, USA, Saudi Arabia, Islamic Republic of Iran